

نوآوری امام خمینی(ره) در مبانی نظریه و لایه فقهی

ابراهیم کلانتری*

محمد حسین فتاحیان**

چکیده:

ارائه نظریه «حکومت اسلامی بر مبنای ولایت فقیه» از یک سو نشان از درک عمیق امام خمینی(ره) از تبار تاریخی اندیشه‌ای خود و از دیگر سو، آگاهی و شناخت کامل از شرایط زمان و مکان خود دارد. نظریه ولایت فقیه با دو چالش اساسی روبرو بود: نخست، چالش نظریه ولایت با مقتضیات و ملزومات عصر جدید که ایشان، جمهوری اسلامی را طراحی نموده و دیگری چالش تاریخی محدودیت «حسبه» اختیارات ولی فقیه بود که چالش درونی حکومت اسلامی در عصر غیبت بود که امام با ارائه نظریه «مطلقه ولایت فقیه»، هوشمندانه آن را برطرف کرد و آغازی نو در اندیشه سیاسی اسلام و شیعه بنا نهاد.

انتقال از اندیشه سیاسی معطوف به اصلاح در گذشته به اندیشه انقلابی، از جمله شاخصه‌های منحصر به فرد اندیشه سیاسی امام(ره) است. سطح دیگری از بدیع بودن نگرش امام(ره) در اندیشه ولایت فقیه، معطوف به کیفیت اجتهاد و مقدمات استدلال بر موضوع ولایت فقها در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام، نوع ورود به بحث، سیر مقدمات استدلال امام(ره) قابل توجه و در نوع خود نوآورانه و قابل تأمل و دقت خاص است. می‌توان به یقین اعتراف کرد در سیر اندیشه سیاسی شیعه در دوران غیبت، بومی‌ترین اندیشه سیاسی در شکل‌دهی نظام سیاسی است که در قالب حکومت اسلامی، مبتنی بر اصل ولایت فقیه ارائه گردیده است.

واژگان کلیدی: نوآوری، اندیشه سیاسی، اندیشه اصلاحی، اندیشه انقلابی، ولایت فقیه، الزام سیاسی، ولایت مطلقه انتصابی.

*. رئیس دانشگاه معارف اسلامی و دانشیار گروه معارف اسلامی دانشگاه تهران.

dr.ekalantari@yahoo.com

** . دانشجوی دکترای مدرسی انقلاب اسلامی دانشگاه معارف اسلامی. fattahin@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۶/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۳/۱۷

بیان مسأله

مسیر تحولات تاریخ معاصر ایران، بیانگر بحرانی اساسی در درون جامعه ایران است. بحران هویتی و نوعی سرگستگی و وابستگی فراگیر، بحران استبداد و مشروعیت و بحران اعتقادی و دور افتادن از اسلام اصیل. این همه، نشان از انسدادی جدی در فضای سیاسی - اجتماعی جامعه ایران داشت، که البته وضع جهان نیز بر همین منوال بود.

راه برون رفت از این گرداب در اندیشه امام خمینی (ره) حاصلی از تجربه‌اندوزی ایشان از تحولات تاریخ معاصر خویش و از سوی دیگر، ریشه عمیق در هویت تاریخی اندیشه سیاسی شیعه و مبتنی بر فقه پویای شیعه است. البته پرسش اینجاست که آیا امام (ره) در تبیین اندیشه سیاسی خود، به ویژه نظریه ولایت فقیه، به دنبال طرح یک نظر ابداعی است یا احیا و یا درصدد اصلاح است؟ با مراجعه به مبانی نظریه ولایت اندیشه‌ای امام چه نوآوری‌هایی را می‌توان مشاهده نمود؟ زمان و مکان چه تأثیری در شکل‌گیری نظریه ولایت فقیه در اندیشه ایشان داشته است؟ آنچه به اجمال و فرض نظر می‌توان اشاره داشت، اینکه ارائه نظریه حکومت اسلامی بر مبنای ولایت فقیه از درک عمیق امام از تبار تاریخی اندیشه‌ای خود از یک سو و از سوی دیگر درک عمیق ایشان از شرایط زمان و مکان خود ناشی می‌گردد. ارائه نظریه ولایت فقیه به دو چالش جدی رو به رو بود: نخست، چالش نظریه ولایت با اقتضائات و ملزومات عصر جدید که امام خمینی (ره) جمهوری اسلامی را طراحی نموده و دیگری چالش تاریخی محدودیت «حسبه» اختیارات ولی فقیه به عنوان چالش درونی حکومت اسلامی در عصر غیبت که امام با ارائه نظریه ولایت مطلقه فقیه، هوشمندانه آغازی نو در اندیشه سیاسی اسلام و شیعه بنا می‌نهد. حرکت امام در کنار نفی اندیشه سیاسی وضع موجود به علاوه نقد مشروطیت، ارائه الگوی بدیل و جایگزین داشته است. از شاخصه‌های اصلی و منحصر به فرد امام (ره) انتقال از اندیشه معطوف به اصلاح به اندیشه انقلاب است. سطح دیگری از بدیع بودن نگرش امام (ره) در اندیشه ولایت فقیه، معطوف به کیفیت اجتهاد و مقدمات استدلال بر موضوع ولایت فقها در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام است که در نوع خود بدیع و نوآورانه است. نوع ورود به بحث و سیر

مقدمات استدلال امام(ره) نیز قابل توجه و در نوع خود نوآورانه و قابل تأمل و دقت خاص است.

در این نوشتار در بررسی وجوه نوآورانه اندیشه سیاسی امام(ره) عمدتاً تمرکز بر تحول اندیشه سیاسی شیعه از اصلاح به انقلاب، و دیگری بر کیفیت شکل محتوایی مقدمات ایشان در اثبات نظریه ولایت فقیه است.

مقدمه

در حقیقت، نوآوری در اندیشه سیاسی در حقیقت جهت گیری صاحب اندیشه و کوششی برای تعیین اهدافی است که عقلاً احتمال تحقق دارد و تعیین ابزارهایی که در حد معقول می توان انتظار داشت، موجب دستیابی به آن هدف شود. به واقع اندیشه، پاسخی به مسأله ناشی از مشکل و بحران زمان صاحب اندیشه است و مراد از مبانی اندیشه، بررسی نوع جهان بینی و فهم اندیشمند از انسان و جهان است که در استنباط از مسائل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... نمود می یابد. (اخترشهر، ۱۳۸۳) و نوآوری معلول درک و هدایت بحران ها به مثابه فرصت های آینده سازند و هر بحرانی خالق آفرینش نو در ساحت های مختلف حیات بشری باشد. در بحران ها اندیشه ها آزاد می شوند و آستانه کمی بر سطح تحلیل و تصمیم گیری محدود می شود؛ هرچند که صاحب اندیشه در گیرودار مسأله است. شاید این تصمیم گیری در شرایط بحران توان و قدرت ذهن را می رساند و البته هدایت فراطبیعی نیز خواهد بود (عیوضی، بی تا: ۹) و زمانه امام خمینی(ره) اقتضات ویژه ای در شکل گیری اندیشه و فعل سیاسی ایشان دارد. از یک سو، امام به نقد بینش و عملکرد میان مسلمانان پرداخته و به نظر ایشان فاصله زیادی میان دعوت اصیل اسلامی و آنچه امروز به نام اسلام ترویج می شود وجود دارد. (امام خمینی، بی تا: ۱۳) و فهم غلط از اسلام و سیاست، یکی از موانع جدی بر سر راه مبارزات امام و امت اسلامی با ستمگران و مستبدان و استعمارگران بود. بنابراین ایشان ناگزیر بود با دیدگاه مقدس مآبان و مدعیان حفاظت از دین و معنویت مبارزه کند. از این رو، باید دانست منطق اندیشه های سیاسی امام(ره) در تعاملات، از قواعد ذیل خارج نمی باشد:

۱. علم پذیرش پیش‌فهم‌های تاریخی - معرفتی، در به‌کارگیری مفاهیم اساسی؛
۲. شالوده‌شکنی معقولات عقلی، فلسفی و روشنفکری؛
۳. وفاداری به قواعد حاکم بر اندیشهٔ سیاسی شیعه و نوآوری در تبیین آن؛
۴. پای‌بندی به منطق حاکم بر فقه و نوآوری در بسط موضوعات؛
۵. پای‌بندی به مسیر تاریخی اندیشهٔ اسلامی و نوآوری در موضع و منزل. (عیوضی، بی‌تا: ۹)

پژوهش پیش‌رو بر اندیشهٔ نوآورانه امام(ره) تمرکز دارد؛ ابتدا متمرکز بر تحولی که ایشان در اندیشهٔ سیاسی شیعه از فضای اصلاحی و شکلی از رضایت به وضع موجود به سبب ضرورت‌ها و حتی تقیه، به اندیشهٔ انقلابی و تغییر وضع موجود در جهت وضع مطلوب مبتنی بر مبانی اعتقادی شیعه و به ویژه تحریم تقیه. سپس به چگونگی استدلال ایشان بر نظریه ولایت فقیه، آغاز از مقدمات مورد اجماع مسلمانان و سپس شیعیان و در نهایت مقدمهٔ سوم که آغاز چالش اندیشه امام است و چگونگی تبیین وجه الزام سیاسی در نظریهٔ ولایت فقیه و تعمیم کارکرد امامت در اندیشهٔ شیعه در زمان حضور به زمان غیبت امام معصوم علیه‌السلام، چگونگی طرح موضوع نیز در اندیشهٔ امام(ره) بدیع و قابل توجه است.

۱. تحول در اندیشهٔ سیاسی شیعه

با نگاهی گذرا به پیشینهٔ اندیشهٔ اسلامی در فرهنگ شیعی، به روشنی آشکار می‌شود که در عصر غیبت، ادارهٔ جامعه از سوی شارع مقدس بر عهدهٔ فقیهان عادل گذاشته شده است؛ اما ترس از حکومت ستمگران در اندیشهٔ فقها قید امکان را وارد نموده است. برای مثال، شیخ مفید (۴۱۳-۳۳۳ هـ.ق)، از فقهای متقدم و بزرگ شیعه و معاصرین دوران غیبت کبری، در کتاب *مقنعه* در باب امر به معروف و نهی از منکر می‌نویسد:

فاما اقامه الحدود فهو الی سلطان الاسلام المنسوب من قبل الله تعالی و هم ائمه الهدی من آل محمد صلی الله علیه و آله و من نصبوه لذلک من الامراء و الاحکام و قد فوضوا النظر الی فقها مع الامکان. (شیخ مفید، ۱۴۱۰ق: ۸۰)

اما مسأله اجرای حدود الهی، مربوط به سلطان و حاکم اسلامی که از سوی خداوند متعال نصب می‌شود. اینها عبارتند از: امامان هدایت از آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و کسانی که ائمه آنها را به عنوان امیر یا حاکم نصب کند و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام در این مطلب را، به فرض امکان آن، به فقهای شیعه و پیرو خود واگذار کرده‌اند.

در یک طبقه‌بندی اندیشه سیاسی - اسلامی مبتنی بر غایت و هدف آثار سیاسی اسلامی در یکی از طبقات زیر قرار می‌گیرد:

اندیشه سیاسی انقلاب: در صدد تغییر کامل اوضاع است.

اندیشه سیاسی اصلاحی: از وضع موجود راضی نیست و برای رسیدن به وضع مطلوب روش ارائه می‌کند. اندیشه سیاسی مبتنی بر سلطه که در صدد توجیه وضع موجود است بر معیار «الحکم لمن غلب» استوار است.

اندیشه سیاسی مبتنی بر سلطه و استبداد: این قسم خاصه اندیشه سیاسی اهل سنت است.

اندیشه‌های اصلاحی، با توجه به شرایط زمان و مکان و نیز امکانات و سایر شرایط و مقتضیاتی که از آن به عنوان «واقعیت‌های موجود» تعبیر می‌شود، ضمن حفظ اصول و ارزش‌ها، در پوشش تقیه، برای بهبود اوضاع تلاش می‌نماید. در میان عالمان شیعه، اندیشه و عمل کسانی همچون شیخ مفید، شیخ طوسی، علامه حلی، محقق کرکی، محقق سبزواری، مرحوم نراقی و علامه نائینی اندیشه‌های اصلاحی است. معمولاً با بهره‌گیری از اصولی مانند: قدر مقدور، دفع افسد به فاسد، اصل ضرورت حکومت، اصل تقدیم اهم بر مهم، اصل عدالت اجتماعی، اصل رعایت مصلحت اسلام و مسلمین و به ویژه اصل «اجتهاد» در حقیقت بنیان و جهت‌دهنده تمامی اصول مذکور است.

اندیشه سیاسی امام خمینی(ره) مرکب از گفتمان اصلاح و انقلاب است؛ یعنی از کشف‌الاسرار اندیشه اصلاحی آغاز و در کتاب بیع آنچه با عنوان «ولایت فقیه» مطرح شده در ردیف اندیشه‌های انقلابی ایشان قرار می‌گیرد.

در واقع، بخش نوآورانه اندیشه امام(ره)، که تحول مهم اندیشه سیاسی شیعه است و امام خمینی(ره) بانی و عامل آن در دوره معاصر بود، انتقال از «تفکر اصلاحی» به

«تفکر انقلابی» است. امام(ره) با شناخت دقیق اوضاع، شرایط و امکانات و با استعانت از اصل پویایی تفکر شیعی، یعنی «اجتهاد» شکل گرفته است. ایشان با آنکه درک عمیقی از اندیشه اصلاحی داشت، اما آن را برای وضعیت معاصر مناسب ندید و گفتمان انقلاب در زمانی که خلأ قدرت و بحران مشروعیت توسط حضرت امام احساس شد، به طور جدی مطرح گشت. (ر.ک: لکزایی، ۱۳۸۵: ۹۱)

۲. نوآوری امام خمینی(ره) در مبانی نظری اندیشه‌های ولایت فقیه

اجتهاد و استدلال امام خمینی(ره) در مسأله ولایت فقیه در ترکیب و تدوین مقدمات بحث و سیر از مبانی اجتماعی به مباحث چالشی و رسیدن به موضوع حق الزام سیاسی و مشروعیت و تعمیم کارکرد امامت از زمان حضور به دوران غیبت و سرانجام رسیدن به «ولایت مطلقه انتصابی» هم در کلیات و هم در جزئیات نکاتی بدیع و نوآورانه دارد که به تفصیل در این بخش به آن می‌پردازیم:

۲-۱. مقدمات امام(ره) در بحث ولایت فقیه

امام خمینی در کتاب بیع و ولایت فقیه، بحث ولایت فقیه را از مقدمه‌ای شروع می‌کند که مورد قبول همه مسلمانان است.

مقدمه اول: اینکه احکام اسلامی باقی است؛ یعنی احکام اسلام فراتاریخی بوده و امروز نیز این احکام لازم‌الاجرا هستند؛ چنانچه می‌نویسد:

احکام اسلام محدود به زمان و مکان نیست و تا ابد باقی و لازم‌الاجراست، تنها برای زمان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیامده تا پس از آن متروک شود و دیگر حدود و قصاص، یعنی قانون جزای اسلام اجرا نشود، یا انواع مالیات‌های مقرر گرفته نشود، یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. (امام خمینی، بی تا: ۲۶)

مقدمه دوم: اجرای احکام اسلامی منوط به برپایی حکومت اسلامی است. به عبارت دیگر، اگر ما بخواهیم احکام اسلامی را اجرا کنیم، بدون داشتن حکومت میسر نیست؛ زیرا به اعتقاد امام(ره) زمانی اسلام، کامل اجرا می‌شود که حکومت داشته باشد.

بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره که همه جریانات و فعالیت‌های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه درآورد هرج و مرج به وجود می‌آید و فساد اجتماعی و اخلاقی پدید می‌آید... . چاره‌ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می‌یابد. (همان، ۲۶)

در ادامه همین مطلب، یعنی ضرورت تشکیل حکومت، اشاره می‌کند که: «هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد و منکر ضرورت اجرای احکام اسلام و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است». (همان، ۲۷)

امام خمینی(ره) در تأیید ضرورت حکومت اسلامی به روایت مسلمانان و روایت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام بعد از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اشاره دارد، مبنی بر اینکه بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز هیچ یک از مسلمانان در تشکیل و اینکه حکومت لازم است تردید ننموده و مسلمانان در ضرورت تشکیل حکومت اسلامی اتفاق نظر داشتند.

تنها اختلاف بین مسلمانان در کسی بود که عهده‌دار امر حکومت یا به تعبیری رئیس دولت باشد: «لهذا پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در زمان متصدیان خلافت و زمان امیرمؤمنان علیه السلام هم حکومت تشکیل شد، سازمان دولتی وجود داشت و اداره و اجرا صورت می‌گرفت». (همان، ۲۸)

امام خمینی(ره) در ادامه بحث مقدمه دوم، یعنی ضرورت تشکیل حکومت، به ماهیت و کیفیت قوانین اسلام می‌پردازد. وقتی در چگونگی احکام شرع دقت شود، روشن می‌شود که این قوانین و احکام برای شکل‌گیری یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح شده است؛ زیرا اولاً احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد.

ثانیاً با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع درمی‌یابیم که اجرای این احکام و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و گسترده اداری و اجرایی نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد. (همان، ۲۹)

آنچه از منظومه فکری امام(ره) بدست می‌آید، این است که زمانی اسلام اجرای تام پیدا می‌کند که حکومت داشته باشد؛ زیرا حتی امروزه در دولت‌های مدرن نیز آنچه

امام به آن اشاره دارد از قبیل قضا، مالیات، روابط خانوادگی، دفاع، جهاد و حفظ مرزها از جمله کارکردهای حکومت تلقی می‌گردد.

بنابراین اگر بخواهیم اسلام باقی باشد، باید حکومتی داشته باشیم که غرض از آن اجرای احکام اسلام باشد. با سیر اندیشه امام(ره) در مسأله ولایت فقیه تا اینجا کسی مخالفت ندارد و کسی اشکال وارد نمی‌کند؛ مگر اینکه دارای یک نگرش سکولار باشد. ولی اگر از محدوده سکولاریسم خارج شویم، بر مبنای اندیشه دینی اسلامی تا این مقدار از بحث امام(ره) اجماعی و کاملاً قابل دفاع است.

به عبارت دیگر، این دو مقدمه در حوزه خودی، یعنی کسانی که سکولار نمی‌اندیشند کاملاً مورد وفاق است.

بنابراین اغلب کسانی که بحث ولایت فقیه را مطرح کرده‌اند، این مقدمه به طور عینی مورد اشاره و بررسی قرار گرفته است.

پس اگر احکام اسلام باید باقی بماند و از تجاوز هیئت‌های حاکمه ستمگران به حقوق مردم ضعیف جلوگیری شود و تطبیق‌های حاکمه نتواند برای تأمین لذت و نفع مادی خویش مردم را غارت و فاسد کنند، اگر باید نظم اسلام برقرار شود و همه افراد بر طریقه اسلام رفتار کنند و از آن تخطی ننمایند... اگر باید نفوذ بیگانگان در کشورهای اسلامی از بین برود، حکومت لازم است... البته حکومت صالح لازم است. (همان، ۴۳)

مقدمه سوم: پیش‌تر گفته شد که احکام اسلامی، جاودانه و لازم الاجراست و برای اجرای این احکام وجود حکومت لازم و ضروری است. و وقتی قرار بر وجود حکومت اسلامی شد، «شارع» به تعبیر فقها و «خدا» به تعبیر متکلمین، باید تعیین تکلیف کنند. این مقدمه آغاز چالش و بحث‌انگیزترین مقدمات اندیشه امام(ره) در بحث ولایت فقیه می‌باشد.

«اگر رسول اکرم ﷺ خلافت را عهده‌دار شد به امر خدا بود. خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است: «خليفة الله في الارض» نه اینکه به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود.

همچنین بعد از اینکه احتمال می‌رفت اختلافاتی در امت پدید آید، چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدیدالعهد بودند، خدای تعالی از راه وحی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را الزام کرد که فوراً همانجا وسط بیابان امر خلافت را ابلاغ کنند... یگانه حکم و قانونی که برای مردم منبع و لازم الاجراست، همان حکم و قانون خداست، تبعیت از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حکم خداست که می‌فرماید «اطيعوا الرسول؛ از پیامبر پیروی کنید». پیروی از متصدیان حکومت یا اولی الامر نیز به حکم الهی است، آنجا که می‌فرماید: «اطيعوا... اولی الامر منکم؛ رأی اشخاص حتی رأی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حکومت و قانون الهی هیچ گونه دخالتی ندارد. همه تابع اراده الهی هستند». (همان، ۴۷ - ۴۸)

امام خمینی(ره) در ادامه بحث اشاره دارد به اینکه این همان استدلالی است که در باب امامت شده است.

در منظومه فکری امام(ره)، حکومت دینی توجیه دارد؛ به این معنا که چون احکام دین اسلام همیشگی و جاودانه است، پس نیاز به حکومت اسلامی داریم و اینکه در تعیین حاکم نیز مثل نبوت و یا امامت خدا باید دخالت داشته باشد. یا به تعبیر دیگر، خداوند متعال باید در این موضوع نیز تعیین تکلیف نماید؛ اما اینکه دخالت خداوند و تعیین تکلیف خداوند یعنی چه؟ توضیح بیشتری نداده‌اند و این را باید از زوایای دیگر کلام ایشان بدست آوریم.

بی‌تردید، اصل وجود «ولایت» بر مبنای نیاز ضروری و متکی بر فطرت انسان است. این ضرورت در همه اعصار و زمان‌ها حضور دارد؛ یعنی همانطور که در زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ولایت، امری ضروری بوده است، در دوران غیبت نیز این ضرورت همچنان باقی است؛ زیرا اجرای دین در گرو تشکیل حکومت اسلامی است و چنین ضرورتی نمی‌تواند موقت و محدود به دوران حضور پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام باشد. اکنون به اینجا رسیدیم که اصل ولایت به عنوان یک ضرورت در جامعه اسلامی است. حال باید بررسی نمود در چه صورتی این ولایت از مشروعیت برخوردار است و چه کسی و با چه خصوصیتی باید در رأس قدرت قرار گیرد؟

امام(ره) در بیان شرایط زمامدار چنین استدلال می‌کند: «شرایطی که برای زمامدار ضروری است مستقیماً ناشی از طبیعت (طرز) حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه، مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از:

۱. چون حکومت اسلام، حکومت قانون است برای زمامدار، علم به قوانین لازم می‌باشد...

اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند، لایق حکومت نیست؛ چون اگر تقلید کند، قدرت حکومت شکسته می‌شود و اگر نکند، نمی‌تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد...

پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق گیرد، نه به کسانی که به علت جهل به قانون مجبورند از فقها تبعیت کنند...

۲. زمامدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و «عادل» باشد. و دامنش به معاصی آلوده نباشد... اگر فرد لایقی که دارای این خصلت [است]، به پاخاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در امر اداره جامعه داشت، دارا می‌باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.» (همان، ۳۷-۴۰)

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که خداوند باید چگونه تعیین تکلیف کند؟ آیا باید احکام کلی را بگوید؟ و یا علاوه بر بیان احکام، حاکم را نیز تعیین نماید؟

در اینجا یک نظر حداقلی وجود دارد که عبارت است از اینکه منظور از دخالت خدا فرستادن و بیان احکام است و دیگر تعیین و نصب حاکم ضرورتی ندارد؛ زیرا غرض، اجرای احکام است و هر کسی می‌تواند مجری این احکام باشد. به عبارت دیگر، همان رویکردی که اهل سنت در مسأله جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله دارند، اینجا از طرف بعضی نسبت به زمان غیبت اتخاذ شده است. از نظر اهل سنت، مسأله جانشینی و خلافت را به خود مسلمانان واگذار نموده است؛ چنانچه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «انتم اعلم بشؤون دنیاکم؛ شما نسبت به امور دنیایی خود از آگاهی بیشتری برخوردارید.» در نگاه اهل سنت، خلافت چندان اهمیتی ندارد که نیاز به بیان دین و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشته باشد.

به بیان دیگر، وجه تمایز اصلی در چالش معرفتی بین روش‌شناختی فقه شیعه و اهل سنت در فلسفه ختم نبوت و موضوع جانشینی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است. در نگاه اهل سنت، ختم نبوت، یعنی رشدیافتگی امت و عدم اجتماع امت بر خطا. در حالی که از نظر علمای شیعه، ختم نبوت به دنبال آن تداوم امامت مبتنی بر نص و عصمت می‌باشد. پذیرش تداوم عصمت و امامت از سوی شیعیان باعث گسترش منابع تولید معرفت دینی گردیده است؛ یعنی علاوه بر قرآن و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سنت قولی، فعلی و تعریزی است، امامان نیز برای شیعیان از جمله منابع معرفت دینی محسوب می‌شوند.

در حالی که اهل سنت، برای جبران این نقیصه معرفتی به سوی نظریه «عدالت صحابه» و قداست‌بخشیدن به تاریخ صدر اسلام پرداختند. و نظریه‌های مشروعیت امت، مشروعیت شورایی، مشروعیت اهل حل و عقد و مشروعیت‌بخشی قدرت، همه برگرفته و مستند به صدر اسلام می‌باشد.

و از همین منظر، نزد شیعیان «عدالت» بر «امنیت» مقدم گردید، ولی در میان اهل سنت امنیت بر «عدالت» مقدم است.

به علاوه اینکه بین اهل سنت نظریات فقه سیاسی متأخر از عمل شکل گرفت. اما نزد شیعیان نظریه مشروعیت مبتنی بر اندیشه امامت و تداوم عصمت مانع از توجیه تاریخ و شکل‌گیری نظریات متأخر بر عمل گردید.

همچنین بر این مبنا در میان اهل سنت دو گروه عقل‌گرا (معتزله) و نقل‌گرا (اشاعره) شکل گرفتند که در ادامه، گروه عقل‌گرا به حاشیه رانده شده و مسلک اشعری، گفتمان مسلط بر ذهن و عمل دینی مسلمانان اهل سنت گردید.

در مقابل، شیعیان عدالت همه صحابه را نمی‌پذیرند. در نتیجه قداستی برای سیره آنان قائل نیستند. جبرگرایی را قبول ندارد و قائل به تخطئه در اجتهاد هستند.

در میان شیعیان در عصر حضور امام معصوم علیه السلام ابعاد مختلف زندگی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و... دارای یکپارچگی و پیوستگی می‌باشد؛ اما با غیبت امام دوازدهم (عج) شیعیان دچار همان مشکلی شدند که اهل سنت پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دچار بودند. با این تفاوت که رسول خاتم صلی الله علیه و آله رحلت نمودند، ولی حضرت

مهدی (عج) زنده و در پس پرده غیبت بود. و با شروع غیبت کبری این سؤال پیش آمد که وظیفه شیعیان در این زمان در ابعاد گوناگون چیست؟ و یا اینکه «حوادث واقعه» را باید به چه کسی مراجعه نمایند؟

امام مهدی (عج) در پاسخ به این پرسش فرمودند: «اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم.» (حرعاملی، ۱۳۶۸: ۱۸، ب ۱۱، ح ۹)

اما در تبیین اینکه «حوادث واقعه» چیست؟ و «راوی حدیث» به چه کسانی گفته می‌شود، سبب شکل‌گیری دو مکتب عقل‌گرا یا مکتب بغداد و دیگری مکتب نقل‌گرا یا مکتب قم گردید. البته سرانجام، در قرن سیزدهم جریان عقل‌گرا و اجتهادی به پیروزی رسید.

از جمله چالش‌ها و اختلاف‌های این دو جریان، اختلاف نظر درباره اجتهاد و تقلید می‌باشد.

در نگاه اخباری‌ها اجتهاد حرام است و مردم به دو دسته «محدث» و «مستمع» تقسیم می‌شوند.

مستمع یعنی کسی که نمی‌تواند مستقیماً از احادیث استفاده کند و باید به محدثات مراجعه نماید.

اخباری‌ها با استناد به توقیع شریف امام زمان (عج) معتقدند، حوادث واقعه را باید با مراجعه به احادیث جستجو کنیم و در صورتی که پاسخی نیافتیم باید به احتیاط عمل کنیم.

اما در نگاه اصولی‌ها اجتهاد واجب کفایی است و مجتهدان موظفند متناسب با شرایط زمان و مکان و تحولات درونی و بیرونی در موضوعات، حکم شرعی را استنباط نمایند.

رویکردی که شیعه در مقابل اهل سنت در بحث امامت و جانشینی پیامبر ﷺ دارد، مبتنی بر نصب از طرف خداوند متعال است. امام (ره) این رویکرد را به دوران حاضر نیز تعمیم می‌دهد. حال چگونه استدلال در باب امامت درباره «ولایت فقیه» نیز قابل تعمیم است؟ و چه نظریاتی در این زمینه وجود دارد؟

مشکل و چالش اصلی بحث ولایت فقیه از همین مقدمه سوم آغاز می‌شود: اینکه خدا باید حاکم را تعیین کند و گرنه هیچ یک از علمای شیعی در اینکه امروز باید قوانین اسلام اجرا شوند و یا نیاز به حکومت اسلامی داریم، بحثی ندارد. اما آیا الزاماً این حکومت باید از نوع ولایت فقیه باشد؟ چگونگی انتخاب، نصب و یا نقش مردم، محل نزاع و اختلاف و معرکه آرای علمای شیعی می‌باشد.

به علاوه، برخی می‌گویند اینکه قوانین و احکام اسلامی جاودانه است می‌پذیریم. و همچنین می‌پذیریم این احکام امروز باید اجرا شوند، ولی اجرای احکام اسلام برای ما هدف است، پس دیگر شکل حکومت مهم نیست؛ مثلاً یک شاه بپذیرد که احکام اسلام را اجرا نماید.

به عبارت دیگر، آنچه مهم است رفتار حکومت است. مهم این است که چه تصمیماتی برای مردم گرفته می‌شود. اما مهم نیست چه کسی باید حاکم باشد و یا اینکه مجری این احکام چه کسی است.

نتیجه اینکه در بررسی این مسأله و پاسخ این اشکال، باید در کنکاش در اندیشه امام(ره) به دنبال عنصر یا عواملی باشیم که چگونه به این نتیجه رسیده‌اند که تکلیف حاکم را نیز خدا باید مشخص نماید و اینکه حتماً باید یک فقیه عادل را معرفی نماید. نکته قابل توجه این است که امام(ره) و دیگر علما که قائل به این نظریه می‌باشند، متوجه این اشکال بوده و به آن هم جواب داده‌اند. برای پرداختن به پاسخ امام(ره) لازم است یک موضوع را به عنوان مقدمه بررسی نماییم.

۲-۲. الزام سیاسی یا حق الزام

وقتی در فلسفه سیاسی سخن از کارکرد دولت است، گفته می‌شود دولت و دستگاه هیأت حاکمه مجموعه‌ای از قوانین و تصمیمات برای مردم وضع می‌کند و شهروندان نیز موظف به اجرای آنها هستند.

این قوانین و تصمیمات دارای دو بخش، صورت و محتوا هستند. محتوا نفس فعل است و صورت نیز الزام آن فعل می‌باشد. پس تصمیم یا دستور علاوه بر اینکه دارای یک محتواست، یک صورت الزامی نیز دارد.

به این الزام در فلسفه سیاسی «الزام سیاسی» گفته می‌شود. نکته قابل توجه این است که ملازمه‌ای بین محتوا از این جهت که به صلاح شهروند باشد یا نباشد با اینکه الزام‌کننده حق الزام داشته باشد، وجود ندارد؛ یعنی به صرف اینکه یک مطلبی به صلاح مردم است کسی نمی‌تواند به آنها زور بگوید. برای مثال، اگر در دین اجازه امر به معروف و نهی از منکر داده نمی‌شد، یعنی در دین آمده: «المؤمنون بعضهم اولیاء بعض» یعنی بعضی از مؤمنین نسبت به بعض دیگر ولایت دارند و اینکه «یأمرون بالمعروف و ينهون عن المنکر» هرگز هیچ مسلمانی حق نداشت برادر مسلمان خود را نهی از منکر کند یا او را امر به معروف نماید. نتیجه اینکه ملازمه‌ای بین به مصلحت مردم بودن تصمیمات و حق الزام وجود ندارد؛ پس باید بررسی کنیم منشأ حق الزام سیاسی چیست؟

۲-۲-۱. منابع مشروعیت

در جامعه‌شناسی سیاسی مشروعیت قدرت، منسوب به سه منبع ذکر شده است:

الف) مشروعیت سنتی که مبنی بر اعتقاد متداول به تقدس است که در گذشته اعتبار داشته و مشروعیت کسانی که مأمور و مجاز به اجرای این سنت‌ها هستند. مهم‌ترین وجوه مشروعیت سنتی عبارتند از: وراثت، شیخوخیت و نخبه‌گرایی از قبیل اصالت اشراف، علم معنویت و روحانیت.

ب) فره‌مندی (کاریزماتیک) که مبنی بر فرمانبرداری غیرعادی و استثنایی از یک فرد به خاطر تقدس، قهرمانی و یا سرمشق بودن او یا نظامی که ایجاد نموده و ایشار در برابر وی و نظامش است.

ج) مشروعیت قانونی، اعتقاد به قانونی بودن مقررات موجود و حق اعمال سیادت کسانی که این مقررات، آنان را برای اعمال سیادت فراخوانده است.

هیچ یک از این سه نوع سیادت مشروع به طور کامل وجود ندارد و غالباً با ترکیب آنها مواجهیم. (وبر، ۱۳۷۴: ۳۶ - ۴۴) در یک نگاه کلی دیگر، مبنای مشروعیت قدرت به دو دسته مشروعیت «الهی» و «مدنی» تقسیم می‌گردد.

در مشروعیت الهی، حکومت و مبنای قانون به نیروی الهی و مافوق طبیعی و برتر از انسان منتهی می‌شود و چون حکومت نماینده و مبین اراده خدا بر روی زمین تلقی می‌شود، فرامین و اطاعت از اوامر و نواهی حکومت توجیه‌پذیر است و عقل‌گرایی به معنای دخالت عقل انسان در تکوین دولت در این نوع مشروعیت جایگاهی ندارد و مبنای این قانون و دولت غیرعقلانی و به تعبیر بهتر، فراعقلانی است.

اما در مشروعیت مدنی، بر خلاف نوع اول، منشأ و مبنای حکومت، توافق و رضایت افراد و گروه‌هایی است که از مقامی برابر برخوردارند. نظریه «قرارداد اجتماعی» که حکومت حاکم را مبتنی بر رضایت افراد و اطاعت شهروندان از حکومت و واگذاری قبلی حق حکومت کردن به حاکم توسط خودشان می‌داند. به نظر «توماس هابز» و «جان لاک» و «ژان ژاک روسو» مشروعیت یک نظام سیاسی منتج از رضایت اعضای آن جامعه است که در قالب قوانین مدون یا غیرمدون اعلام می‌شود. (خسروپناه، ۱۳۷۷: ۶، ۹)

در دوران قرون وسطی و در نظریات کلاسیک، بیشتر به حق الهی مردم توجه می‌شد و در فلسفه سیاسی دوران رنسانس جانشین این حق، به حق ذاتی مردم داده می‌شود. به عبارت دیگر، یکی از نتایج «اومانیزم» در عصر روشنگری در اروپا حکومت مردم به جای خداوند بود.

۲-۲-۲. مشروعیت قدرت در اسلام

در نگرش شیعی، مشروعیت دینی بدین معناست که اگر خداوند متعال کسی را برای حکومت معین کرد، حکومت او مشروعیت داشته و حق حاکمیت دارد و بر این پیش‌فرض مبتنی است که تمام جهان ملک خداست و همه چیز از آن اوست و کسی حق تصرف در آن را ندارد، مگر با اجازه او. هیچ کسی حق حاکمیت ندارد، مگر اینکه از سوی حق تعالی مأذون باشد. و شیعیان معتقدند امامان معصوم علیهم‌السلام همه از سوی خدای متعال منصوب شده‌اند. همان‌طوری که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از طرف ذات ربوبی منصوب می‌باشد. به علاوه، روایات کتب شیعی بر اینکه زمان غیبت امام عصر فقیهی که واجد شرایط مذکور در روایات باشد، حق حاکمیت دارد دلالت دارند. به همان

معیاری که حکومت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشروعیت دارد، حکومت امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام و نیز ولایت فقیه در زمان غیبت، مشروعیت خواهد داشت. البته در خصوص مشروعیت حکومت ولایت فقیه دو دیدگاه عمده «انتصاب» و «انتخاب» وجود دارد.

بر مبنای دیدگاه انتخاب، در پاسخ به این سؤال که چه کسی حق الزام را به ولی فقیه داده، گفته می‌شود: «مردم». و در پاسخ به این سؤال که چه کسی این حق را به مردم داده است گفته می‌شود: «خدا». بنابراین بین مبنای دموکراسی و رضایت مردم غرب که بر اساس قرارداد اجتماعی است و نظریه انتخاب که در نهایت این حق به خدا و خالق داده می‌شود، تفاوت وجود دارد. به عبارت دیگر، هر دو دیدگاه به مشروعیت الهی اذعان دارند. بر مبنای دیدگاه انتخاب مشروعیت ولی فقیه قبل از انتخاب مردم از سنخ مشروعیت شأنی است؛ اما در نگرش انتصاب فقیه جامع‌الشرایط، مشروعیت سیاسی بالفعل دارد.

امام خمینی(ره) در مهم‌ترین اثر فقهی خود - البیع - به نظریه نصب تصریح کرده است و در کتاب‌ها (امام خمینی، ۱۴۱۰، ۸۰؛ بی‌تا: ۱، ۴۸۲) و سخنرانی‌ها و پیام‌های دیگر مکرر از آن یاد کرده است:

مراد از نصب در اینجا نصب خاص (نصب شخص خاص به عنوان ولی امر مردم) نیست، بلکه مراد نصب عام است؛ یعنی نصب همه حائزین شرایط (فقاہت، عدالت و تدبیر) به منصب ولایت. به عبارت دیگر، اشخاص به تبع عنوانشان به شکل عام استغراقی به ولایت منصوب شده‌اند. (امام خمینی، ۱۳۶۵: ۲۱، ۴۸۹، ۵۱۴ و ۵۲۰)

سیر مقدمات بحث ولایت فقیه در اندیشه امام (ره) مبتنی بر استدلال عقلی است؛ از منظر ایشان، اولاً دین و دستورات اسلام جاودانه است. ثانیاً خداوند دستور به اجرای احکام اسلامی داده است و ثالثاً به حکمت الهی باید کسی را برای اجرای احکام مشخص نماید و رابعاً اینکه به همین حکمت الهی خداوند کسی را مشخص می‌کند که دو ویژگی داشته باشد؛ یعنی عالم عادل که به تعبیر امام(ره) «فقیه عادل» است.

امام خمینی (ره) در کتاب مکاسب محرمه می‌نویسد: «ولولاية من الامور الوضعية الاعتبارية العقلية؛ ولایت از امور وضعیه اعتباری عقلایی است». (امام خمینی، ۱۴۱۰ق: ۲، ۴۶۵)

۲-۲-۳. منشأ مشروعیت الهی در اسلام

بر اساس اصل توحید نه تنها خالقیت از آن خداست، بلکه ولایت نیز به او اختصاص دارد:

«قل اللهم مالك الملك» او «ملك الناس» (ناس، ۲) است و هیچ کسی جز او سزاوار حکم کردن نیست:

«إن الحكم لإلله» (یوسف، ۴۰) از این رو هرگونه تصرف و دخالت در نظام هستی به (اذن) او نیاز دارد و هیچ کس از نزد خود حق دخالت در سرنوشت انسان‌ها را ندارد.

به عبارت واضح‌تر باید گفت:

اصل «عدم ولایت» از فروع توحید است که در آن سلطنت همه مخلوقات بر یکدیگر نفی شده است و حتی ولایت انسان بر خویشان نیز مشمول این اصل است و ولایت انسان‌ها بر یکدیگر با اذن الهی مشروعیت می‌یابد.

در مواردی هم که اذن الهی به اثبات می‌رسد و شخصی از این حق برخوردار می‌شود، در حقیقت ولایت از آن خداست.

در منظومه فکری علمای شیعی و از جمله امام خمینی(ره) این نظریه که حاکمیت از آن خداست، مورد قبول قرار گرفته است. البته منظور از حاکمیت خدا این نیست که خدا می‌آید و در زمین حکومت می‌کند، بلکه منظور این است که دستورات و الزامات باید در نهایت مورد اذن الهی باشد. بنابراین در مقدمه سوم امام(ره) که می‌فرماید: اسلام یا خداوند باید تعیین تکلیف کند از جمله رکن اساسی آن این است که حاکمیت را فقط مختص ذات اقدس الهی می‌دانند؛ یعنی خداوند باید اجازه و حق بدهد تا کسی حق الزام نسبت به دیگران داشته باشد.

بین اصل ضرورت ولایت در جامعه با این اصل که هرگونه ولایتی را نفی می‌کند، ناسازگاری وجود ندارد؛ زیرا این اصل نیاز ولایت را نفی نمی‌کند، بلکه «مبدأ بشری»

آن را نمی‌پذیرد. از این رو «اصل عدم ولایت» محکوم اصل دیگری قرار نمی‌گیرد.
(ر.ک: محلاتی، ۱۳۸۱: ۲۵، ۶۳)

نقطه آغازین بحث ولایت فقیه که مورد توافق نیز می‌باشد، اصل معروف «عدم ولایت» است. به عبارت دیگر، مفهوم این قاعده این است که ولایت، حاکمیت و حق الزام، نیازمند دلیل است. برای مشروعیت و اعتبار تصمیمات نیاز به دلیل داریم این یک اصل محوری است که گاهی از آن «اصل عدم سلطه فرد به فرد دیگر» تعبیر می‌شود. اصل عدم ولایت در فقه ما دو کارکرد دارد: اول اینکه ولایت در اصل و اساس نیازمند دلیل است؛ یعنی اینکه چنین ولایتی داریم یا خیر؟ و دوم آنکه آیا بیشتر از این ولایت داریم یا خیر؟ و محدوده ولایت تا کجاست، نیازمند دلیل و مستند می‌باشد.

۳. نظریه ولایت فقیه در روند تاریخی

آیا اندیشه امام(ره) در بحث ولایت فقیه دارای گسست تاریخی است؟ و یا اینکه دارای ریشه‌ای تاریخی در اندیشه شیعه می‌باشد؟ و یا برخی قدمت اندیشه ولایت فقیه را کمتر از دو قرن می‌دانند؛ یعنی نخستین بار مرحوم «ملاحمد نراقی» معاصر فتح‌علی شاه قاجار به این مطلب پرداخته است، آیا این اندیشه سابقه طولانی نیز دارد؟

با نگاهی گذرا به پیشینه اندیشه اسلامی در این ساحت، خواهیم دید در فرهنگ شیعی، این امر که در عصر غیبت اداره جامعه از سوی شارع بر عهده فقیهان عادل گذاشته شده، امری مسلم است تا جایی که برخی از فقهای نامدار شیعه، مسأله ولایت فقیه را امری اجماعی و مورد اتفاق فقهای شیعه تصریح کرده‌اند. اما اینکه در کتب فقهی شیعه، فصلی مستقل به موضوع ولایت فقیه اختصاص نداده‌اند به جهت اینکه آن را امری مسلم، بدیهی و ضروری دانسته که به گونه‌ای که نیازی به طرح و اثبات مستقل آن نمی‌دیدند. به علاوه اینکه در جای جای ابواب فقهی به بیان وظایف و شئون ولایت فقیه پرداخته، به گونه‌ای که اگر یک‌جا جمع شود به لحاظ حجم، نسبت به بسیاری از ابواب مستقل فقهی کمتر نبوده و چه بسا گسترده‌تر نیز می‌باشد.

نکته دیگر اینکه از بعد از غیبت کبری تا مدتی طولانی، یعنی تا زمان صفویه به جهت عدم ابتلابه مباحث حکومتی، فقها نیز به طور جدی به مباحث پیرامونی همچون ولایت فقیه نمی‌پرداختند.

اما برای روشن تر شدن سیر تاریخی اندیشه ولایت فقیه به شکلی گذرا به دیدگاه برخی از فقهای بزرگ شیعه اشاره می‌کنیم:

۳-۱. شیخ ابوالصلاح حلبی (متوفای ۴۴۷ ه.ق)

وی از شاگردان سید مرتضی و شیخ طوسی است. در کتاب الکافی فصلی را به مسأله ولایت اختصاص داده است، تحت عنوان «تنفیذ الاحکام» (اجرای احکام) و می‌نویسد: «اجرای احکام شرعی و حکم بر طبق تعبد به آنها از واجبات امامان معصوم علیهم‌السلام و مختص به آنهاست... هم‌چنین کسانی می‌توانند نائب امامان معصوم علیهم‌السلام باشند که عالم به حق، قادر بر اجرای آن، عاقل و بردبار و بصیر به اوضاع، عادل پاک دامن، قادر بر قیام به حکم و قرار دادن آن در جای خود.»

۳-۲. ابن ادریس حلی (متوفای ۵۹۸ ه.ق)

ایشان در کتاب سرائر همچنین فصلی به ولایت اختصاص داده با عنوان «تنفیذ الاحکام» (اجرای احکام) و به شرایط نائب امام معصوم علیه‌السلام در زمان غیبت می‌پردازد. (علامه حلی، ۱۴۱۰:ق: ۵۳۷)

۳-۳. محقق حلی (متوفای ۶۷۶ ه.ق)

«باید سرپرستی مصرف سهم امام علیه‌السلام را در راه مستحقان کسی به عهده گیرد که نیابت امام را دارد، همانگونه که انجام واجبات غائب را بر عهده دارد». شهید ثانی در مسالک الافهام، جلد ۱، صفحه ۵۳ در توضیح این عبارت می‌نویسد: منظور محقق «از من الیه الحکم بحق النیاب» فقیه عادل امامی است که همه شرایط فتوا را دارا باشد؛ زیرا چنین شخصی نائب و گمارده شده از سوی امام است.

۳-۴. محقق کرکی (متوفای ۹۴۰ ه.ق)

«فقیهان شیعه، اتفاق نظر دارند که فقیه جامع‌الشرایط که از آن به «مجتهد» تعبیر می‌شود. از سوی امامان معصوم علیهم‌السلام در همه امور که نیابت در آن دخالت دارد، نایب است. پس دادخواهی در نزد او و اطاعت از حکم او، واجب است.»

سپس محقق کرکی می‌افزاید: «اگر کسی از روی انصاف سیره بزرگان علمای شیعه چون سید مرتضی، شیخ طوسی، بحرالعلوم و علامه حلی را مطالعه کند، درمی‌یابد اینان

این راه پیموده و این شیوه را برپا داشته‌اند و در نوشته‌های خود آنچه را به صحت و درستی آن معتقد بودند، آورده‌اند.»

در ادامه جریان فقهای شیعه، مقدس اردبیلی (متوفای ۹۹۰ هـ. ق.) در مجمع الفوائد والبرهان، جلد ۴، صفحه ۲۰۵؛ عاملی (متوفای ۱۲۲۶ هـ. ق.) در مفتاح الکرامه، کتاب القضاء، جلد ۱۰، صفحه ۲۱ و ملااحمد نراقی (متوفای ۱۲۴۵ هـ. ق.) در عوائدالایام، صفحه ۱۸۷ و میرفتاح عبدالفتاح بن علی حسینی مراغی (متوفای ۱۲۴۷ هـ. ق.) در عناوین، صفحه ۳۴۵ و شیخ محمد حسن نجفی (متوفای ۱۲۶۶ هـ. ق.) در جواهرالکام، جلد ۱۶، صفحه ۱۷۸ و همچنین در جلد ۱۵ این کتاب صفحه ۴۲۱ و شیخ مرتضی انصاری (متوفای ۱۲۸۱ هـ. ق.) در مکاسب، صفحه ۱۵۴ (هادوی، ۱۳۸۱: ۳۳۵) به این بحث پرداخته‌اند و این مباحث، صرفاً محدود به دوره قاجار یا امام خمینی (ره) نبوده است.

بنابراین نظریه امام خمینی (ره) گسست تاریخی ندارد و پیش از این هم به شکلی گسترده مورد نظر بوده است. به همین جهت، ایشان در اول بحث کتاب ولایت فقیه می‌فرماید: «ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان نیاز به برهان ندارد. به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلامی را حتی اجمالاً دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.» (امام خمینی، بی‌تا: ۱۰) و به همین جهت محقق کرکی می‌گوید، اجماعی است و یا کسی مثل صاحب جواهر می‌گوید: کسانی که نظریه ولایت فقیه را قبول نداشته باشند، اصلاً طعم فقه را نچشیده‌اند.

ع. طریقه اعمال حاکمیت الهی

ولایت فقیه در عرصه نظریه‌پردازی دارای یک سری مبانی است و تصور و شناخت صحیح از بحث ولایت فقیه مبتنی بر آشنایی با این مبانی می‌باشد.

یکی از مبانی نظریه‌پردازان این است که احکام اسلام جاودانه و فرازمانی است. به همین جهت، ما به یک حکومت مجری دین نیاز داریم. بر همین مبنا طرفداران نظریه ولایت فقیه از طرفداران سکولاریسم فاصله می‌گیرند.

مبنای دیگر اینکه، حاکمیت ذاتاً از آن خداست. اصل اولیه در این نگاه «عدم ولایت» است و خلاف آن نیاز به دلیل دارد و حاکم مأذون الهی فقط مشروعیت دارد. حال اگر این مبانی را ما کنار بگذاریم، الزاماً دیگر معتقد به ولایت فقیه نیستیم و به راحتی می‌توانیم بگوییم ولایت فقیه وجود ندارد یا اصل ولایت فقیه را انکار کنیم؛ زیرا اگر حاکمیت از آن خدا نیست، دیگر الزامی وجود ندارد که حکومت به اذن الهی تشکیل گردد.

البته لازم به توضیح است که وقتی می‌گوییم «حاکمیت ذاتاً از آن خداست» با نظریه تئوکراسی در فلسفه سیاسی غرب که معتقد است «نماینده خدا بر روی زمین حکومت می‌کند» تفاوت جدی دارد.

ممکن است در خصوص امامان معصوم علیهم‌السلام چنین تعبیری باشد، ولی برای غیر معصوم منظور این است که اذن الهی پشتوانه مشروعیت حکومت است. اما در چگونگی اعمال حاکمیت الهی و اینکه حکومت دینی چگونه باید شکل گیرد اختلاف نظر وجود دارد که به برخی از این اندیشه‌ها اشاره خواهیم کرد و در نهایت به اندیشه امام خمینی(ره) به عنوان محور اصلی موضوع بحث می‌پردازیم.

۴-۱. وکالت فقیه، بر مبنای مالکیت مشاع (نظریه دکتر حائری)

از جمله نظریه‌های نادر، بحث «وکالت فقیه» یا «مالکیت مشاع» است؛ خلاصه این نظریه از این قرار است که خداوند از ما حکومتی می‌خواهد که مجری دین باشد، اما دیگر حاکمیت سیاسی از آن خدا نیست و مفهومی ندارد و بین حاکمیت و دینی بودن تناقض وجود دارد.

حاکمیت در این نظریه بر اساس مالکیت مشاع شکل می‌گیرد. بر این مبنا حوزه سیاست ملک مردم است و همه مردم به شکل مشاع در آن شریک می‌باشند و حاکمیت از آن مردم است و خودشان باید تصمیم بگیرند. مثلاً تصور کنید یک آپارتمان چندین طبقه که هر واحد ملک خصوصی یک فرد است، چگونه باید اداره شود؟ همه به جهت مالکیت مشاعی که در این ملک دارند جمع می‌شوند و یک نفر را به عنوان مدیر انتخاب که آپارتمان را اداره کند.

به عبارتی، حکومت و کشور شبیه این آپارتمان است که از آن مردم است و خود مردم یک نماینده انتخاب می‌کنند و اداره جامعه را به عنوان وکیل مردم به او می‌سپارند.

البته انتخاب در این نظریه با نظریه انتخاب ولی فقیه به شکل مبنایی متفاوت است؛ زیرا در ولایت فقیه بر مبنای انتخاب، حاکمیت از آن خداست؛ ولی در مالکیت مشاع معتقد است حتی در دوران معصوم علیه السلام هم حاکمیت دینی نیست. فقها هم این حاکمیت را ندارند و کلاً دین در حاکمیت دخالت نمی‌کند. به هر حال، مالکیت مشاع شاذ و نادر بوده و توسط یک نفر طرح شده و طرفدار جدی ندارد. (ر.ک: حایری، بی‌تا)

۴-۲. نظریه خلافت مردم و نظارت فقیه (نظریه شهید سید محمد باقر صدر)

طبق این نظر، ولایت اصیل از آن خداست و خدا انسان را خلیفه خود بر روی زمین قرار داده و او را بر سرنوشت خود حاکم گردانده است. انسان در برابر خدا مسئول است و برای ادای این مسئولیت آزاد آفریده شده است.

امت، حاکمیت خود را بر اساس مشورت همگانی و رأی اکثریت متبلور می‌سازد و با انتخاب رئیس قوه مجریه و اعضای مجلس مقننه اعمال حاکمیت می‌کند، قوانین جامعه بایستی مطابق اصول اسلام باشد یا تعارضی با اهداف اسلام نداشته باشد، در عصر غیبت خلافت به امت، و نظارت و اشراف به مراجع تقلید واجد شرایط واگذار شده است. شهید صدر چنین نظامی را (خلافت با نظارت مرجعیت) «جمهوری اسلامی» می‌نامد.

به عبارت دیگر، ولایت مردم محدود به دیدگاه‌های دین است از این جهت که آن نظارت اعمال می‌گردد. باید به این نکته توجه نمود که اینجا نظارت از قبیل ولایت نیست. به همین جهت نیازی به مشروعیت ندارد، بلکه یک نوع کار کارشناسی مبتنی بر عرف عقلاست.

بر اساس این دیدگاه، حاکمیت از آن خداست و حاکمیت سیاسی باید اعمال گردد. در دوران حضور امام معصوم علیه السلام، این حاکمیت از طریق امامان معصوم علیهم السلام اعمال

می‌گردد، اما در دوران غیبت بنابر نظر شهید صدر به جمهور واگذار شده است. این نظریه نیز در بین علمای شیعه از جمله نظریات شاذ و کم‌طرفدار است. (کدیور، ۱۳۷۷:

(۹۹)

۳-۴. نظریه ولایت در امور حسبه (نظریه شیخ انصاری)

این نظریه را کسانی مثل مرحوم شیخ انصاری مطرح نموده‌اند. مطابق این نظریه، فقها ولایت دارند و ولایت ایشان نیز انتصابی از طرف شرع است؛ ولی این ولایت مطلق نیست، بلکه در چارچوب امور حسبه می‌باشد. حسبه یعنی مجموعه احکام یا اموری که اگر در جامعه اجرا نشود، دین خدا تعطیل می‌شود و یا به تعبیری، دین زمین می‌ماند. حال، هرچه تعداد امور حسبه باشد فقط در همین محدود و فراتر از امور حسبه ولایت ندارد. گرچه شیخ مرتضی انصاری در کتاب مکاسب ولایت را مطلق نمی‌داند، اما تصریح دارد که ولایت فقیه در اموری که مشروع بودن آن مسلم باشد، ثابت است و بنابراین فقها فقط در حد ضرورت می‌توانند دخالت کنند.

امثال شیخ انصاری معتقدند خداوند به اندازه‌ای که دینش اجرا شود، اجازه ولایت و دخالت داده و بیش از آن دیگر در حد اختیارات فقها نیست. این نظریه در باب ولایت فقها معروف به نظریه حسبه است و قریب به اتفاق علمای شیعه، ولایت در حسبه را قبول دارند و اختلاف در بیشتر از آن است. (شیخ مرتضی انصاری، ۱۴۱۵ق: ۱۵۴)

۴-۴. نظریه ولایت مطلقه انتخابی

طبق این نظر، اگرچه برابر اصل اولی هیچ انسانی بر انسان دیگر حاکمیت ندارد، ولی به حکم عقل و فطرت، انسان همواره ناچار به پذیرش برخی حاکمیت‌ها می‌شود، مثل حاکمیت خدا و حاکمیت انبیا و کسانی که از طرف خداوند به ولایت بر انسان‌ها منصوب شده‌اند.

به عبارت دیگر، خداوند اجرای دین و احکام اسلام را برای همیشه خواسته است و به حکومتی که مجری احکام دین باشد، نیاز داریم. همچنین حاکمیت ذاتاً از آن

خداست؛ اما از این جهت که کسی را بعد از غیبت به طور مشخص تعیین ننموده، معلوم می‌گردد که به خود مردم واگذار شده است.

البته مردم موظفند کسی را انتخاب کنند که عالم به احکام اسلام باشد؛ یعنی «فقیه» باشد. باید توجه داشت که مردم انتخاب کنند، نه اینکه حکومت کنند؛ یعنی بر خلاف برخی نظرات قبلی ولایت را از آن مردم می‌دانست و کالت یا نظارت بر فقها، ولی اینجا ولایت از آن فقهاست و فقط رأی مردم در واگذاری و تعیین، تأثیرگذار است. (منتظری، ۱۳۷۶: ۱، ۱۱۱-۱۱۶)

نظریه ولایت مطلقه انتخابی مانند دو نظریه «مالکیت مشاع» و «نظارت فقها» از جمله نظریه‌های شاذ و کم‌طرفدار است.

۵-۴. ولایت مطلقه انتصابی (امام خمینی(ره))

امام خمینی(ره) به عنوان یکی از قائلین و طرفداران ولایت فقیه مطلقه انتصابی می‌باشد. در این دیدگاه، انتصاب همواره از ناحیه بالا صورت می‌گیرد. به عبارتی در اسلام ولایت الهی در خصوص اداره جامعه به طور مستقیم به پیامبر اکرم ﷺ و پس از ایشان به ائمه معصومین ﷺ واگذار شده است و در عصر غیبت، فقهای عادل از سوی معصومین ﷺ به این منصب منصوب شده‌اند. مشروعیت ولایت فقیه، مشروعیتی الهی و بلاواسطه است. در اینجا رأی و خواست مردم در مشروعیت ولی فقیه هیچ‌گونه دخالتی ندارد و فقهای عادل از جانب خداوند موظف به هدایت مردم هستند و مردم موظف به اطاعت از امر ایشان می‌باشند. این نوع مشروعیت را مشروعیت الهی بلاواسطه می‌گویند؛ یعنی بدون وساطت مردم در مشروعیت. البته مردم در تحقق خارجی حکومت و مقبولیت و کارآمدی آن نقش بسزایی دارند.

قول مشهور بین فقهای شیعه، همین قول به نصب است؛ یعنی فقیه جامع‌الشرایط به عنوان نائب عام از طرف شارع به سرپرستی جامعه تعیین و منصوب شده است و حال نقش و رأی مردم در مقام اثبات و فعلیت، نقش خود را نشان می‌دهد.

و برخی نیز قائل به مشروعیت الهی - مردمی شده‌اند؛ یعنی خداوند تدبیر امور سیاسی امت اسلامی را به خودشان تعویض نموده تا در چارچوب قوانین شرع و دین

حاکمیت خود را اعمال نمایند. از این جهت که مردم در چارچوب شرعی فقط می‌توانند انتخاب کنند، مشروعیت الهی است؛ اما از آن جهت که مردم واسطه بین خدا و دولت می‌باشند عنصر مردمی در مشروعیت دخیل است.

قول مشهور بین فقهای شیعه، قول به نصب است. امام خمینی(ره) نیز علی‌رغم تأکید زیادی که بر نقش و رأی مردم دارند و در نظر و عمل برای مردم جایگاه ویژه‌ای قائل بودند، اما نظر ایشان درباره نقش مردم از منظر کارآمدی و مقبولیت قابل ارزیابی می‌باشد. (امام خمینی، ۱۳۶۱-۱۳۷۱: ۲۱، ۴، ۲۱، ۷، ۱۲۰) یعنی حکومت اسلامی علاوه بر برخورداری از مشروعیت الهی (نصب) باید مقبولیت و پشتوانه مردمی نیز داشته باشد و مهم‌تر اینکه حکومت اسلامی به پشتوانه مردمی فعلیت و عینیت پیدا می‌کند و «انتخاب مردم» یعنی مردم، ولی فقیه منصوب از جانب شارع را برای رهبری بر می‌گزینند.

بنابراین امام(ره) معتقد به نصب عام فقیهان بوده و مبناى مشروعیت را نصب الهی می‌دانند و بر همین مبنا حتی در صورت عدم تشکیل حکومت اسلامی باز هم این ولایت ساقط نیست: «... اگر این امر (تشکیل حکومت) اصلاً برای آنان امکان نداشت منصب ولایت ساقط نمی‌شود و هم‌چنان بر جایگاه خود باقی هستند؛ گرچه از تشکیل حکومت معذورند.» (امام خمینی، بی‌تا: ۳۳)

در جایی دیگر نیز می‌فرماید: «لازم است فقها اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود و حفظ ثغور نظام، حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر امکان داشت واجب عینی و گرنه واجب کفایی است و در صورتی که ممکن نباشد ولایت ساقط نمی‌شود؛ زیرا از جانب خدا منصوب‌اند.» (همان، ۵۷)

به هر حال، ایشان در آثار مختلف خود و همچنین بعد از پیروزی انقلاب اسلامی همیشه تأکید به مشروعیت و نصب الهی دارند و البته بر نقش مردم تأکیدی ویژه داشتند و به رأی و نظر مردم بسیار احترام می‌گذاشتند؛ زیرا تحقق حکومت اسلامی بدون حضور و رأی مردم امکان‌پذیر نمی‌باشد؛ همان‌طوری که این نکته در خصوص حکومت معصومان علیهم‌السلام نیز صادق است.

۴-۶. ولایت انتصابی در بین فقهای شیعه

همانطوری که در بحث روند تاریخی ولایت فقیه اشاره شد، نظریه ولایت فقیه و به علاوه ولایت مطلقه انتصابی، ویژه امام(ره) نبوده، بلکه این شکل اعمال حاکمیت در میان فقهای مشهور شیعه طرفداران بسیاری دارد.

از معروف‌ترین طرفداران این نظریه می‌توان به مرحوم محقق کرکی، ملااحمد نراقی، سید عبدالفتاح مراغی و صاحب جواهر، شیخ مفید و امام خمینی(ره) اشاره کرد. مرحوم شیخ مفید، از فقهای نامدار شیعه در قرن چهارم و پنجم، در باب امر به معروف و نهی از منکر می‌گوید:

مسأله اجرای حدود الهی مربوط به سلطان و حاکم اسلامی است که از سوی خداوند متعال نصب می‌شود. این‌ها عبارتند از: امامان هدایت از آل محمد و کسانی که ائمه آنها را به عنوان امیر یا حاکم نصب کنند. ائمه اطهار(علیهم‌السلام) با وجود شرایط آن به فقهای شیعه و پیرو خود واگذار کرده‌اند. (شیخ مفید ۱۴۱۰:ق:۸۱۰)

مرحوم محقق کرکی (متوفای ۹۴۰ ه. ق) می‌نویسد: «فقیهان شیعه، اتفاق نظر دارند که فقیه جامع‌الشرایط که از آن به «مجتهد» تعبیر می‌شود از سوی امامان معصوم(علیهم‌السلام) در همه اموری که نیابت در آن دخالت دارد، نایب است. پس دادخواهی در نزد او و اطاعت حکم او، واجب است...» و همچنین می‌نویسد: «اگر کسی از روی انصاف سیره علمای شیعه چون سید مرتضی، شیخ طوسی، بحر العلوم و علامه حلی را مطالعه کند درمی‌یابد اینان این راه را پیموده و این شیوه را برپا داشته‌اند و در نوشته‌های خود آنچه را به صحت و درستی آن معتقد بوده‌اند، آورده‌اند.» (محقق کرکی، ۱۴۰۸:ق:۱، ۱۴۲)

مرحوم ملااحمد نراقی (متوفای ۱۲۴۵ ه. ق) در خصوص ولایت فقها می‌گوید: «در حق فقیه منش‌ها و ویژگی‌های زیبا و برتری‌های بزرگی شرط شده است که این شروط کافی برای اثبات این مطلب که فقیهان منصوب از سوی امامان معصوم(علیهم‌السلام) هستند.» (ملااحمدنراقی، ۱۳۷۵: ۵۳۸) مرحوم میرفتاح عبدالفتاح بن علی حسینی مراغی (متوفای ۱۲۴۷ ه. ق) با اعتقاد به ولایت فقیه انتصابی می‌نویسد: «۱. اجماع محصل، از دلایل ولایت فقیه است، ۲. اجماع منقول در سخنان فقیهان، نقل چنین اجماعی مبنی بر اینکه

فقیه ولایت دارد در همه مواردی که دلیل بر ولایت غیر فقیه نداریم، گسترده و بسیار شایع است». (مراغی، ۱۴۱۷ق: ۳۴۵)

مرحوم شیخ محمدحسن نجفی (متوفای ۱۲۶۶ هـ.ق) صاحب کتاب گرانقدر جواهر در این باره می‌نویسد: «نظر من این است که خداوند اطاعت از فقیه را به عنوان (اولی الامر) بر ما واجب کرده است، دلیل آن اطلاق ادله حکومت فقیه، به ویژه روایت صاحب الامر (عج) می‌باشد.» (نجفی، ۱۳۶۷: ۱۵، ۴۲۱)

و در نهایت امام خمینی(ره) بعد از تأکید و تصریح نظریه ولایت فقیه انتصابی در کتاب ولایت فقیه می‌نویسد:

موضوع ولایت فقیه چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم، بلکه از این مسأله از اول هم مورد بحث بوده است. حکیم میرزای شیرازی در حکم تنباکو چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب‌الاتباع بود... در هر حال، این مسأله تازگی ندارد و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم و شعب حکومت را ذکر کردیم و در دسترس آقایان قرار دادیم، تا مسأله روشن شود، والاّ مطلب همان است که بسیاری از فقیهان فهمیده‌اند. (امام خمینی، بی‌تا: ۱۷۲)

۴-۱-۴. دلایل معتقدین به ولایت مطلقه انتصابی

با توجه به آنچه تاکنون گفتیم این پرسش مطرح است که حضرت امام(ره) چگونه از این مقدمات به انتصاب رسیده‌اند؟

در منظومه فکری امام خمینی(ره) اصل امامت یکی از اصول اعتقادی شیعه بر این مناسبت که خداوند بعد از پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همواره امامانی را برای اجرای دین در نظر گرفته است و اکنون که به دوران غیبت رسیده‌ایم، در عدم حضور امام عَلَيْهِ السَّلَام یا باید بگوییم ضرورت وجود امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام تمام شده است، که در نتیجه مخالف منبای اعتقادی شیعه بوده و بر این فرض توجیه خود را نسبت به امامت از دست می‌دهیم و یا اینکه بگوییم با وجود غیبت امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام ضرورت وجود امام در جامعه باقی است. حال باید گفت: پس امام(ره) برای پاسخ به این سؤال با طرح یک سؤال دیگر، مخاطب خود را دچار شبهه می‌کند تا مجبور شود بحث را تا پایان همراهی کند.

«آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دویست سال؟ و پس از غیبت صغری اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است.»

«از غیبت صغری تا کنون که هزار و چند سال می‌گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود؟ و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟» (همان، ۲۷)

ایشان بلافاصله این‌گونه پاسخ می‌دهد: «اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است ... هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است.» (همان، ۲۶)

«بنابراین، به ضرورت شرع و عقل آنچه در دوره حیات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و زمان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام لازم بوده، یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره پس از ایشان و در زمان ما نیز لازم است.» (همان، ۲۶)

همچنین می‌افزاید: «اصولاً قانون و نظامات اجتماعی، مجری لازم دارد. در همه کشورهای عالم و همیشه این‌طور است که قانونگذاری به تنهایی فایده ندارد.

قانونگذاری به تنهایی سعادت بشر را تأمین نمی‌کند... به همین جهت، اسلام همان‌طور که قانونگذاری کرده قوه مجریه هم قرار داده است، ولی امر متصدی قوه مجری هم هست.» (همان، ۲۴)

بنابراین نکته کلیدی و محوری نظریه ولایت انتصابی امام خمینی (ره) تعمیم کارکرد امامت به دوران غیبت است.

۵. تعمیم کارکرد امامت به دوران غیبت

بنابر اندیشه امام (ره) ضرورت امامت، به دلیل ضرورت کارکرد امامت است. ضرورت نبوت، ابلاغ دین و ضرورت امامت، اجرای آن است و اجرای دین کارکرد ضروری امامت است. حال اگر فرض شود در دوران غیبت این ضرورت از بین رفته، امامت نیز ضرورتی ندارد. در حالی که کاملاً بر خلاف اصول اعتقادی شیعه است. پس در زمان غیبت کماکان، ضرورت کارکرد امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام که اجرای دین باشد، باقی

است. حال، اگر از طرف خداوند به طور مستقیم شخصی برای اجرای دین برگزیده شده که همان امام معصوم است، دین خدا را در حد عالی اجرا خواهد نمود. اما اگر امام معصوم علیه السلام حضور نداشت، به جای امام علیه السلام فرد میسور وظیفه اجرای دین را بر عهده دارد.

فرد میسور کسی است که علم لدنی و عصمت ندارد، ولی علم آموخته نسبت به دین است؛ یعنی اسلام شناس و از عدالت هم برخوردار است. لب نظر امام در اینجا تعمیم نظریه کارکرد امامت به دوران غیبت است. و همان دلیلی که امام معصوم را بر میگزیند رهبری برای شخص فقیه عادل را نیز اثبات می کند و همانطور که وظیفه اجرای دین از طرف خداوند متعال به امام معصوم علیه السلام ابلاغ شده است، در دوران غیبت نیز باید جایگزینی برای انجام این وظیفه تعیین گردد.

چنانچه از فرمایش امام علیه السلام استنباط می شود علل و دلایل متعددی تشکیل حکومت و برقراری ولی امر را لازم کرده است. این علل و دلایل و جهات، موقتی و محدود به زمان نیستند، و در نتیجه لزوم تشکیل حکومت همیشگی است. (همان، ۴۲)

شرایطی که برای زمامدار ضروری است، مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه، مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از: علم به قانون و عدالت. (همان، ۵۰)

«اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد بپاخاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در اداره جامعه داشت، دارا می باشد. و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.» (همان، ۵۵)

«همین ولایتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست برای فقیه هم هست.» (همان، ۶)

«پس از ثبوت این مطلب، لازم است که فقها اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود و حفظ ثغور و نظام، حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد واجب عینی است و گرنه واجب کفایی است. در صورتی هم که ممکن نباشد ولایت ساقط نمی شود؛ زیرا از جانب خدا منصوبند.» (همان، ۵۷)

۱-۵. تفاوت امام معصوم با جانشین امام در دوران غیبت

منظور امام (ره) از جانشینی ولی فقیه این نیست که صلاحیت معصوم را دارا باشد و آن جنبه‌های قدسی و ویژه که در معصوم هست در جانشین او نیز وجود داشته باشد و یا اینکه مقام فقها همان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام است، بلکه نیابت فقط در جهت حاکمیت و اجرای دین در اجتماع است.

امام (ره) با دو تذکر قائل به کارکرد جایگزین فقها برای امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام است:

۱. اینکه جایگزین هیچ‌وقت صلاحیت و منزلت ویژه امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام را ندارد.
۲. از نظر حیطة و محدوده اختیارات نیز فقط در حوزه اجتماع، اختیار دارد. به عبارت دیگر، اختیاراتی که معمولاً در حوزه حکومت تعریف می‌گردد؛ زیرا امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام دارای اختیارات تکوینی بوده است. به علاوه، بسیاری از متکلمین معتقدند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام به استناد آیه شریفه «البنی أُولی بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب، ۶) علاوه بر ولایت در حوزه اجتماعی، در حوزه شخصی و خصوصی زندگی افراد نیز دارای ولایت می‌باشد که این ولایت شامل ولی فقیه نمی‌گردد.

امام خمینی (ره) در این باره می‌نویسد: «وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؛ زیرا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از وظیفه است. ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیر عادی به وجود آورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، ولایت مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، بر خلاف تصویری که خیلی از افراد دارند امتیاز نیست، بلکه وظیفه‌ای خطیر است». (همان، ۵۶)

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

۱. امام خمینی، (۱۳۶۱ - ۱۳۷۱) صحیفه نور، مجموعه سخنرانی‌ها و نامه‌ها.
۲. امام خمینی، (۱۳۶۸) بیع، قم، مطبعه مهر.
۳. امام خمینی، (۱۳۷۴) ترجمه کتاب البیع، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۴. امام خمینی، (۱۴۰۱ق) تحریر الوسیله، امر به معروف و نهی از منکر.
۵. امام خمینی، (۱۴۱۰ق) مکاسب المحرمه، اسماعیلیان.
۶. امام خمینی، (بی تا) ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، نشر آزادی.
۷. انصاری، شیخ مرتضی، (۱۴۱۵ق) مکاسب، قم، باقری.
۸. باباپور، مهدی، (۱۳۸۱) «روند تاریخی نظریه ولایت فقیه از دیدگاه امام» مجموعه مقالات اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی امام(ره)، قم، نشر معارف.
۹. بهداروند، محمدمهدی، «تعیین مشروعیت حکومت دینی (بررسی دو دیدگاه انتخاب و انتصاب)» مجموعه مقالات اندیشه‌های سیاسی اجتماعی امام(ره)، قم، نشر معارف.
۱۰. حائری یزدی، مهدی، (بی تا) حکمت و حکومت، بی جا.
۱۱. حر عاملی، (۱۳۶۸) وسایل الشیعه، تهران، مکتبه اسلامی.
۱۲. دلشاد تهرانی، مصطفی، (۱۳۸۰) عارض خورشید: مقدمه‌ای بر اندیشه سیاسی امام خمینی، تهران، نشر دریا.
۱۳. دهشیری، محمدرضا، (۱۳۷۹) درآمدی بر نظریه سیاسی امام خمینی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، چاپ دوم.
۱۴. رهدار، احمد، (۱۳۸۶) «انقلاب اسلامی پایگاه گذار از سیطره گفتمانی غرب»، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، ش ۸.
۱۵. سروش محلاتی، احمد، (۱۳۸۳) «اصل عدم ولایت»، علوم سیاسی، ش ۲۵.
۱۶. شیخ مفید، (۱۴۱۰) المقنعه، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۱۷. عیوضی، محمدرحیم، (بی تا) نوآوری در اندیشه سیاسی امام خمینی(ره)، بی نا.
۱۸. کدیور، محسن، (۱۳۷۷) نظریه‌های دولت در فقه شیعه، تهران.
۱۹. لکزایی، نجف، (۱۳۸۲) «روش‌شناسی فقه سیاسی شیعه»، علوم سیاسی، ش ۲۱.
۲۰. لکزایی، نجف، (۱۳۸۳) «مبانی ولایت فقیه»، علوم سیاسی، ش ۲۵.
۲۱. لکزایی، نجف، (۱۳۸۳) سیر تطور تفکر اندیشه سیاسی امام خمینی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران.
۲۲. لکزایی، شریف، (۱۳۸۶) «دو متأله حکمت متعالیه: ویژگی‌ها و تمایزهای صدر المتألهین و امام خمینی در حکمت متعالیه»، پگاه حوزه، ش ۱۲.
۲۳. محقق کرکی، (۱۴۰۸ق) جامع المقاصد، قم، مؤسسه آل البيت.

۲۴. معلمی، علی‌اکبر، (۱۳۸۳) «مشروعیت و مقبولیت ولایت فقیه از دیدگاه امام خمینی»، علوم سیاسی، ش ۲۵.
۲۵. منتظری، حسینعلی، (۱۳۶۷) «مبانی فقهی حکومت اسلامی»، کیهان، ترجمه و تقریر محمد صلواتی، تهران.
۲۶. منصوری، اسماعیل، (۱۳۸۲) ولایت حکومت حکیمانه، خادم الرضا.
۲۷. میر احمدی، منصور، (۱۳۸۲) «روش‌شناسی فقه سیاسی اهل سنت»، علوم سیاسی، ش ۲۱.
۲۸. میرحاجتی، احمدرضا، (۱۳۸۱) عصر امام خمینی، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم.
۲۹. نجفی، محمدحسین، (۱۳۶۷) جواهر الکلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۰. نراقی، ملااحمد، (۱۳۷۵) عوائد الایام، قم، الدراسات الاسلامیه.
۳۱. وبر، ماکس، (۱۳۷۴) اقتصاد و جامعه (جامعه‌شناسی سیاسی) عباس منوچهری، تهران.
۳۲. هادوی، محمدمهدی، (۱۳۸۱) «دین و سیاست»، مجموعه مقالات اندیشه‌های سیاسی اجتماعی امام خمینی (ره)، نشر معارف.